

نگذاریم تاریخ تکرار شود

خانواده های جان باختگان دهه ۶۰

اعلامیه جمعی از خانواده های جان باختگان دهه ۶۰

سی و یک سال پیش جنبش آزادیخواهی، برابری طلبی و عدالت جویی مردم ایران با حضور همه مردم و همچنین تمامی سازمان ها و تشکل های سیاسی، اجتماعی و آزادی خواه، چه مذهبی و چه غیرمذهبی در کنار یکدیگر با حکومت به مبارزه پرداختند و ... آن را به زیر کشیده و خواهان تغییر حکومت از پادشاهی به جمهوری شدند. ولی این جنبش با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مردم از طرف رهبران مذهبی مصادره شد و با یک رأی گیری " آری یا نه " به جمهوری اسلامی تبدیل شد. خمینی که رهبری جنبش را به دست گرفته بود قبل از ورود به ایران در سخنرانی های خود در نوفل لوشاتو شاه را به دلیل سلب آزادی بیان و تبعیض های فراوان در بین اقشار و طبقات مختلف مردم محکوم کرده و ادعا می کرد که دولتی دموکراتیک ایجاد خواهد کرد. او صحبت از آزادی بیان و عقیده حتی برای کمونیست ها می کرد، صحبت از تساوی حقوق زنان و مردان می کرد، صحبت از رادیو و تلویزیون آزاد می کرد، او مدعی بود که در ایران اسلامی علما خودشان حکومت نخواهند کرد و اعلام داشت که خود من از همان ابتدا به حجره تدریس خود در قم برخوادم گشت.

نتیجه این اعتماد و هم صدایی چه شد!

از همان روزهای آغازین انقلاب، تمامی وعده و وعیدها فراموش شد و حکومت تازه به دوران رسیده به سرکوب و کشتار مخالفین و منتقدین پرداخت. اخراج زنان "بدحجاب" از ادارات آغاز شد و زنان را در خیابان ها به جرم بدحجابی دستگیر می کردند، به صورتشان اسپید می پاشیدند و روسری های اجباری را به سرشان پونز می زدند. یا روسری بود، یا توستری. به بهانه انقلاب فرهنگی درب دانشگاه ها بسته شد، بساط نیروهای آزادی خواه در جلوی دانشگاه ها به خاک و خون کشیده شد، تسویه حساب در محل های کار شروع شد، تمامی مبارزان راه آزادی یکی پس از دیگری دستگیر شدند و تمامی جناح های حکومتی در این راه هم قسم و همراه بودند. جنگ خانمان سوزی را که برایشان «برکت» بود شروع کردند. جوانان این مرز و بوم را به جنگ فرستادند و تعداد بسیار زیادی از مردم را به کشتن دادند. فقر و فلاکت گریبان مردم را گرفت. در زندان ها انواع و اقسام شکنجه ها را به زندانیان روا داشتند: سلول های انفرادی، نداشتن اجازه ملاقات، تخریب شخصیتی، تجاوز جنسی، شلاق، آویزان کردن از پا، گذاشتن در تابوت، نگاه داشتن مدت طولانی به صورت ایستاده، بی خوابی، حبس های طولانی، فشارهای روحی و روانی، محرومیت از غذا و فضای مناسب، پرونده سازی با اعتراف های تحت فشار، برگزاری شوهای تلویزیونی و تواب سازی، تماشای اعدام همزمان و در نهایت اعدام بسیاری از زندانیان سیاسی نصیب کسانی شد که وعده و وعیدهای خمینی را جدی گرفته بودند. بس از جنگ نیز با شعار سازندگی رفسنجانی، تصمیم به تسویه

بقیه در صفحه ۲

بربستگان به خون خفتگان خوران چه میگذرد

منصوره بهکیش

گیریم که ببندید و بگیرید و بکشید

با رویش جوانه ها چه می کنید

گیریم برخی مادران و پدران پیر و ناتوان شوند و نتوانند مانند سابق عمل کنند

با سایر مادرانی که جایشان را می گیرند چه می کنید با همسران و فرزندان شان چه می کنید

با خواهران و برادرانشان چه می کنید

با سایر اعضای خانواده آنان چه می کنی

با دوستان و آشنایان و همسایه و همکارشان چه می کنید

و در نهایت با مردمی که امروز خود شاهد کشتار عزیزان خود هستند چه می کنید

بدانید که با نادیده گرفتن حقوق اولیه انسانی، با دست خود این شعله را شعله و رتر می کنید و روزی دامن شما را خواهد گرفت

امروز سوم شهریورماه است. خواهر عزیزم زهرا را در چنین روزی در سال ۱۳۶۲ کشتند. هنوز پس از گذشت ۲۶ سال نمی دانیم او به چه شکلی کشته شده است. زیر شکنجه و یا به شکلی دیگر. دو برادرم به نام های محمود و محمد علی نیز که در سال ۱۳۶۲ دستگیر شده و به آنها حکم داده بودند (محمود ۱۰ سال و علی ۸ سال) و ۵ سال از حبس تعیین شده (به حق یا ناحق) را فعلا کاری ندارم) را گذرانده بودند و دوباره در شهریور سال ۱۳۶۷ در دادگاه های چند دقیقه ای محاکمه شده و به اعدام محکوم می شوند و آنها را همراه تعداد زیادی از زندانیان به صورت دسته جمعی می کشند و گروهی

بقیه در صفحه ۳

در این شماره ...

نگذاریم تاریخ تکرار شود ... صفحه اول

بربستگان به خون خفته خوران ... صفحه اول

بازنگری وقایع اخیر، چشم اندازها ... صفحه ۴

دانشگاه ها و مدارس سنگر فتح نشدنی ... صفحه ۶

حمله به اشرف چرا ... صفحه ۷

منشور دانشجویان کمونیست ... صفحه ۸

نگاریم تاریخ تکرار شود ...

حساب با نیروهای انقلابی گرفتند. زندانیان سیاسی را که هر کدام به جرمی واهی دستگیر شده و حکم داشتند و برخی نیز زمان آزادیشان به سر رسیده بود به دستور مستقیم آیت‌الله خمینی، در دادگاه‌هایی چند دقیقه‌ای دوباره «محاکمه» کردند و آنانی را که حاضر به توبه نبودند به مرگ محکوم کرده و به صورت دسته‌جمعی به دار آویختند یا تیرباران کردند و در گورهای دسته جمعی بدون مراسم خاک سپاری مدفون کردند.

ما خانواده‌های زندانیان سیاسی نیز بی نصیب نماندیم. از ادامه تحصیل محرومان کردند. از کار اخراجمان کردند. خانواده‌های برخی از ما پاشیده شد و از یک زندگی عادی و سالم محروم شدند. در میان ما کسانی سگته کردند و یا دیوانه شدند. عده‌یادی مجبور به مهاجرت از مملکت خود شدند و در غربت دچار افسردگی، فقر و بیماری شدند. ما را از ملاقات عزیزانمان در زندان محروم می‌کردند، در بسیاری از موارد از زندانی خود بی‌خبر بودیم، زمان ملاقات را به حداقل می‌رساندند، توهین می‌کردند، ملاقات حضوری کمتر داشتیم، امکان گرفتن وکیل برای زندانیانمان را نداشتیم، علت محکومیت آنها را نمی‌دانستیم، امکان حضور در دادگاه را نداشتیم، از کیفرخواست آنها بی‌خبر بودیم، و در بسیاری موارد از شکل و زمان و محل اعدام آنها بی‌خبر بودیم، جنازه آنها را به ما تحویل ندادند، وصیت‌نامه شان را ندادند، امکان برگزاری مراسم را به زور از ما سلب می‌کردند، نمی‌دانستیم کجا دفن‌شان کرده‌اند. پس از پیگیری‌های فراوان بالاخره اعلام کردند برخی را در خاوران دفن کرده‌اند. باز هم دست از سر ما برنداشتند. مدام ما را از رفتن به سر خاک آنها منع می‌کردند، تهدیدمان می‌کردند، دستگیرمان می‌کردند. تا سنگی روی قبر یکی از جانب‌اخترگان می‌گذاشتیم آن را خرد می‌کردند، چندین بار بولدوز انداختند و خاک را زیر و رو کردند. در آن زمان به دلیل شرایط به شدت پلیسی و رعب و وحشتی که در جامعه ایجاد کرده بودند، و به خاطر سمپاشی‌های رژیم علیه مخالفین، مردم عادی از زندانی سیاسی تصور خاصی داشتند، با خانواده‌های آنان، یا از سر ترس و یا بواسطه مغز شویی رژیم، ارتباط نمی‌گرفتند و از آنان می‌گریختند و این نیز دردی دیگر بر دردهای ما اضافه می‌کرد. در حالی که بسیاری از زندانیان سیاسی آن‌روز هم مثل زندانیان سیاسی امروز جانشان را بر سر تفاوت عقیده‌اشان دادند. برخی را به دلایل بسیار ساده دستگیر و به زندان‌های طول‌المدت محکوم کردند. به دلیل داشتن یک اعلامیه، یک نشریه، شرکت در تظاهرات، دیدن یک دوست و یا حتی داشتن یک دو ریالی. حتی جانبان بالفطره هم انسان هستند و حقی انسانی و قانونی دارند. کسی حق ندارد آنان را شکنجه کند، بدون وکیل و در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای محاکمه کند، و حرمت انسانی او را تحقیر کرده و نادیده بگیرد، اینان که جانی نبودند!

ما خانواده‌ها تمامی این دردها و بی‌عدالتی‌ها را به تنهایی به دوش کشیدیم. این تنهایی بسیار آزار دهنده بود ولی تحمل کردیم. این فشار حکومت و نداشتن زبان مشترک در جامعه، ما خانواده‌ها را به هم نزدیک کرد و تبدیل به یک خانواده بزرگ شدیم. با هم به سر خاک می‌رفتیم، به دیدار هم می‌رفتیم، با هم مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتیم، با هم اعتراض می‌کردیم و با هم خاوران را زنده نگاه داشتیم تا زمان دادخواهی فرا رسد. امسال نیز همانند سال‌گذشته، در شهریورماه بسیاری از خانواده‌ها را احضار کردند، آنان را از برگزاری مراسم در منازل منع کردند و تهدید کردند که نباید به خاوران بروند. به رغم تمامی تهدیدها تعدادی از خانواده‌ها به خاوران رفتند. امسال اما به عکس سال گذشته نیروهای امنیتی را به گونه‌ای چیده بودند که کمتر به نظر بیایند. از گل‌فروشی خاوران تا درب خاوران مأمورینی در کنار جاده روی زمین نشسته بودند و موتورهایشان را روی زمین خوابانده بودند. تجمع نیروها درست در جایی بود که فقط به خاوران منتهی می‌شد و نیروهای بسیاری را در قبرستان بهائی‌ها دور از چشم مردم بسیج کرده بودند. امروز دیگر نمی‌توانند به راحتی حضور خود را توجیه کنند و دیگر قادر نیستند به راحتی مردم را فریب داده و عزیزان ما را ضد انقلاب بخوانند و رفتار وحشیانه و غیرانسانی خود را با آنان توجیه کنند، برای همین از مردم رو پنهان می‌کنند. اجازه ندادند مردمی که سر خاک عزیزانمان آمده بودند از ماشین‌هایشان پیاده شوند. نتیجتاً در بازگشت مقداری از گل‌هایشان را روی

خاکریزی گذاشتند و به طرف قطعه ۳۳ بهشت زهرا حرکت کردند. خمینی می‌گفت: «شاه قبرستان‌ها را آباد کرد»، اما در این سی‌سال تمامی قبرستان‌های ما از خون جوانان این مرز و بوم رنگین شده، چه آنانی که در جنگ کشته شدند و چه کسانی که اعدام شدند. شنیدیم که در قطعه ۳۳ نیز مأموران‌شان را منتظر مردم گذاشته بودند. و باز به عکس‌سال‌های گذشته تلاش کرده بودند دیده نشوند. مأموران‌شان بیشتر لباس شخصی بودند و یکی دو نفر از نیروی انتظامی. نیروهای مسلح و باتوم بدستشان را در یک ماشین با شیشه‌های تیره جا داده بودند که در صورت لزوم برسر خانواده‌ها بریزند. اما کار به آنجا نکشید. تعداد خانواده‌ها بسیار کم بود و مأمورین لباس شخصی بسیار هار. حتی اجازه ندادند گل‌روی قبرها گذاشته شود.

هشیار باشیم دوباره فریب نخوریم!

حال پس از سی سال و آشکار شدن اختلاف‌های درون جناحی حاکمیت، مسأله رأی‌گیری دوباره عمده شد. مردم برای به دست آوردن آزادی این بار نیز به رأی‌گیری اعتماد کردند. مردم می‌دانستند که شرایط برای یک انتخابات واقعی مهیا نیست و در صورت مشارکت در این وادی بایستی بین بد و بدتر یکی را انتخاب کنند ولی برای رسیدن به خواسته‌ها و مطالبات خود به طور وسیع در انتخابات شرکت کردند و باز هم ولی دیگر حاضر نشدند که به این خفت و خواری تن دهند و به صورت همه‌گیر نسبت به وضعیت موجود معترض شده و به خیابان‌ها ریختند.

حال دوباره مردم هم صدا شده و جنایات رژیم را به چشم خود می‌بینند. جوانان برای ابتدایی‌ترین حقوق خود مورد تعرض قرار می‌گیرند، به خاک و خون کشیده می‌شوند، دستگیر می‌شوند، مورد شکنجه قرار می‌گیرند، مورد آزارهای جنسی قرار می‌گیرند، به آنها تهمت ضد انقلاب می‌زنند، آنها را مجبور به اعتراف به جرم ناکرده می‌کنند، خانواده‌های آنها را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند و جنازه‌های آنها را به خانواده‌ها تحویل نمی‌دهند و یا مخفیانه تحویل می‌دهند و اجازه برگزاری مراسم نمی‌دهند، علت مرگ آنها را اعلام نمی‌کنند، شیوه کشتن و محل کشتن را اعلام نمی‌کنند... شیوه‌ان‌ها در برخورد با منتقدین و مخالفین نه تنها با دهه شصت تغییری نکرده، بلکه از آنجا که زمین زیرپایشان را لرزان حس می‌کنند وحشی‌تر هم شده‌اند، حتی به خودی‌ها و افراد خانواده خود هم رحم نمی‌کنند. با انفعال، سکوت و بی‌توجهی‌امان به آنچه در جریان است این جنایات دوباره و دوباره تکرار خواهد شد. بیابید با همدلی و حرکت آگاهانه و متشکل اجازه ندهیم تاریخ دوباره تکرار شود.

ما جمعی از خانواده‌های جان باختگان دهه ۶۰، ضمن محکوم کردن جنایات اخیر جمهوری اسلامی، بر این ایده پای می‌فشاریم که تمامی این جنایات سی ساله، جنایت علیه بشریت بوده و عاملین و آمرین آن بایستی در یک دادگاه مردمی محاکمه شوند. ما همچنین بر تمامی خواسته‌های قبلی خود پای می‌فشاریم و از تمامی مردم آزاده‌ی جهان و ایران، بخصوص خانواده‌هایی که در جریانات اخیر مورد ظلم و تعدی جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند می‌خواهیم که با ما همراه شوند تا با هم این درد مشترک را فریاد کرده و همگام و همراه با هممطالبات و خواست‌های خود را تا به نتیجه پی بگیریم.

خانواده‌های جان باختگان دهه ۶۰



بربستگان به خون خفته خاوران ...

مدفون می کنند. دیروز صبح دوشنبه دوم شهریورماه، زنگ تلفن همراه به صدا در آمد و مردی به نام آقای صالحی پشت خط بود. ایشان از من خواست که ساعت ۳ بعد از ظهر برای پاره ای توضیحات به اداره پیگیری وزارت اطلاعات خیابان صبا بروم. دلیل احضارم را جویا شدم و گفتند که راجع به خاوران است. گفتم چرا دست از سر ما بر نمی دارید؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ گفت لازم است بیایید و من هم رفته. بس از کمی انتظار مرا به داخل بردند و دو نفر آمدند و عملاً مشغول بازجویی شدند. حدود یک ساعت و نیم به طول کشید. دو نفر که نسبتاً جوان بودند از من بازجویی کردند، قبلی ها نبودند. می گفتند: ما خبر داریم که شما خانواده ها را تشویق به رفتن به خاوران می کنید و خودتان نیز می خواهید به خاوران بروید. گفتم مسلم است که به خاوران می روم، مگر می شود که سالگرد خواهر و برادرانم به آنجا نروم. شما که در جریان هستید و دایم ما را کنترل می کنید و می دانید که من در طی سال نیز به همراه تنی چند از مادران مدام {معمولاً هر دو هفته یک بار} به خاوران می روم. اساساً نمی توانم که به خاوران نروم چون خون به ناحق ریخته عزیزانم آنجاست. سایرین نیز چون در طی سال کمتر می آیند طبیعی است که در سالگرد عزیزانشان شرکت کنند. این نیاز به تشویق من و سایرین ندارد. گفتند: شهریور نبایستی آنجا بروید الان شرایط بحرانی است و اگر بیایید با شما برخورد خواهد شد. گفتم: شما همیشه با ما برخورد می کردید و هیچ وقت نمی گذاشتید که ما راحت به خاوران برویم. از هما ابتدا هر بلایی که دلتان خواست سر ما آوردید، گرفتید، بریدید، تهدید کردید، احضار کردید، کتک زدید. خاوران را زیر و رو کردید، با ماشین های خود خاک عزیزانمان را لگدمال کردید و مدام داغ ما را تازه کردید ولی تمامی این اذیت و آزارها را علاوه بر غم دوری از دست دادن آنها تحمل کردیم. باز دست از سر ما برنداشتید و سال گذشته تمامی سنگ ها و نشانه ها را با بٹک خرد کردید. برخی تلاش کردند سنگی بیاورند و یا نشانه ای از عزیزشان بگذارند ولی اغلب ترجیح می دادند که خاوران به همان شکل متفاوت با سایر گورستان ها باشد. همان سنگ های خرد شده را کنار هم می چیدند و همان درختچه ها را آب یاری می کردند. دوباره در دیماه ۸۷ شبانه به خاوران حمله کردید و بولدورز انداختید و تمامی نشانه ها و درختچه هایی را که مادران با پشت های خمیده و با دست های خود کاشته بودند نابود کردید و برای موجه جلوه دادن کار خود و هم چنین از بین بردن نشانه ها، آنجا را درخت کاری کردید آنهم نه درخت های شاداب و زنده، بلکه با درخت هایی که بیشتر به تکه چوب هایی می مانست و هم اکنون نیز تمامی آنها خشک شده است.

بالاخره برکه هایی چاب شده جلویم گذاشتند که آن را تکمیل کنم. تیتیر آن اگر اشتباه نکنم چنین بود "مرتبطین به جریان های مارکسیستی" گفتم این تیتیر چیست؟ من امکان ندارد که چنین چیزی را تکمیل کنم. شما پیشاپیش به ما اتهام می زنید و حتی مجرم قلمداد می کنید. ما خانواده های کشته شدگان هستیم، همین و بس. بایستی این تیتیر را خط بزیند و بنویسید "خانواده های کشته شدگان دهه ۶۰". باز جو تیتیر برکه ها را خط زد و از من خواست که آنها را تکمیل کنم. گفتم خوب حالا چه چیز را تکمیل کنم. شما تمام اطلاعات من و خانواده ام را دارید. شما فقط قصد اذیت و آزار ما را دارید و ظاهراً از این کار نیز لذت می برید. گفت اشکالی ندارد شاید برخی اطلاعات شما تغییر کرده باشد. گفتم باشد ولی بدانید این شما هستید که نمی گذارید ما آرام بگیریم و دایم داغ ما را تازه می کنید. بالاخره شروع به تکمیل کردن آنها کردم و فقط بخش هایی را که لازم بود و آنها نیز از آن مطلع بودند نوشتیم و سایر بخش ها را به دلیل عدم حضور ذهن، خالی گذاشتم و نوشتن حضور ذهن ندارم. البته مسأله اصلی شان صفحه آخر بود که از مجازات های اسلامی نوشته بودند و تعهدی که می خواستند بگیرند. آنها هدف شان این بود که برای عدم شرکت در تجمعات به قول آنها غیرقانونی تعهد بدهم و در یکی از موادم این بود که افراد به قول آنها خاطی را لو بدهیم. گفتم: من قبلاً گفته ام و هر بار که مرا بیاورید نیز خواه گفتم که چنین تعهدی نمی دهم و به خاوران نیز خواهم رفت و در هر جایی که خانواده ها مراسمی بگیرند نیز شرکت خواهم کرد و هیچ کس نمی تواند من را از این کار منع کند. زیرا این حق قانونی و طبیعی من است. در هیچ کجای دنیا رفتن بر سر خاک و

یا رفتن به خانه دوستان نیاز به مجوز ندارد. گفت: رفتن به صورت فردی اشکالی ندارد ولی شما می خواهید دسته جمعی بروید. گفتم: این مسأله را شما به وجود آورده اید. شما آنها را گروهی کشته اید و ما نیز طبیعی است که برای برگزاری سالگردشان گروهی برویم. گفت: خوب بنویس که تعهد نمی دهی، گفتم باشد. نوشتم: من به خاوران خواهم رفت و نه تنها این کار جرم محسوب نمی شود بلکه هر آنکس که مزاحم من شود مجرم است و به حقوق قانونی من تجاوز کرده و این حقوق را از من سلب کرده است و آنها را بایستی مجازات کرد. گفت: مگر خاوران مال شماست. گفتم: خاوران مال کسی نیست. آنجا گورستانی است که عزیزان ما آنجا دفن شده اند و به همین دلیل برای ما بسیار قابل احترام است و این حق ماست که هر طور دلمان خواست به آنجا برویم و برای عزیزانمان مراسم بگیریم و هیچ کس نبایستی برای ما مزاحمتی ایجاد کند. امروز صبح نیز دوباره از اداره پیگیری صبا زنگ زدند و گفتند که شنیده ایم که می خواهید پنجشنبه در منزل مراسم بگیرید و مرا تهدید کردند که برگزاری مراسم در منزل نیز غیرقانونی است و در صورت انجام، با عواقب آن مواجه خواهید شد. آری جزو برنامه من بود که امسال سالگرد بگیریم ولی قبل از اینکه آنها زنگ بزنند خودم به دلایلی تصمیم گرفتم که این برنامه را به زمانی دیگر موکول کنم. امسال خیلی دلم می خواست که مراسم بگیرم. آخرین باری که مراسم گرفتم و خاطراتی از بچه ها را خواندم، مادرم حالش به هم خورد و من خیلی نگران شدم. مادرم زنی بسیار مهربان و فداکار و عاشق است. او عاشق فرزندانش بود و هست ولی آنقدر صبور و مقاوم است که به ما دلداری می دهد. از آن موقع دیگر مراسم نگرفتم ولی امسال مادرم نیز تمایل داشت که مراسم بگیریم چون می گفت ممکن است سال دیگر زنده نباشم. البته او زندگی را دوست دارد و ما همگی امیدواریم که او و سایر مادران و پدران زنده باشند و پاسخ گویی همه مسببین کشتار را به چشم خود ببینند.

سال قبل نیز به مراسم یکی از خانواده های اعدام شدگان گروهی سال ۶۷ به شکلی وحشیانه حمله کردند و مادران و خانواده ها را تحت فشار و تهدید و ارباب قرار دادند و بعد از آن نیز هر یک را احضار کردند و از آنها تعهد گرفتند. البته بیشترشان اعلام داشتند که به خاوران خواهند رفت و در مراسم نیز شرکت خواهند کرد. صبح روز بعد پنجشنبه نیز به محل کارم که یک بانک خصوصی است آمدند و گویی می خواهند یک فرد مسلح را دستگیر کنند به شکلی ناشایست مرا دستگیر کردند و جلوی همکاران دو دست بند به دستم زدند، یکی به دو دستم و دیگری به دستگیره ماشین و با همان حال به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل کردند. با این خیال که این حمله ها مانع شرکت خانواده ها در خاوران خواهد شد. ولی خانواده ها با عشقی وصف ناپذیر برای تجدید دیدار عزیزانشان از تهران و شهرستان ها به خاوران رفته بودند. پلیس هم به جهت حفظ امنیت کشور، نگذاشت مراسم برگزار شود و به خانواده ها حمله کرد، شیشه ماشین ها را شکست، پلاک ماشین ها را کند و خانواده ها را با دلی پر خون و چشمانی پر اشک مجبور به بازگشت کرد. من را نیز شبانه آزاد کردند ولی همچنان تاوان آن دستگیری گریبانم را گرفته است. ولی آنها خیلی راحت می گفتند مگر چه شده است. فکر کن سه روز مرخصی رفته ای.

پاره ای از مشکلات پس از بازگشت به کار

پس از ۲۳ روز، اجازه بازگشت به کار را از بانک مرکزی گرفتم ولی نتوانستم به جایگاه واقعی کار خود بازگردم. البته به ظاهر همان کار را داشتم ولی مدام محدودم می کردند. به شکل های مختلف از شرکت در برخی جلسات محدودم می کردند. کار من نظارتی بود و جایگاه سازمانی ام زیر نظر هیأت مدیره بود و می بایستی عملکرد مدیران اجرایی را به نحوی نظارت کنیم که بر مبنای ۴ اصل شفافیت، پاسخ گویی، مسوولیت پذیری و انصاف، حقوق و منافع دینفعان بانک شامل سهامداران، مشتریان، کارکنان، محیط زیست و جامعه را رعایت کنند. بر اساس جایگاه سازمانی و منشور کاری اجازه داشتم که در هر جلسه ای که در بانک تشکیل می شود شرکت کنم و هر منبع و مأخذی را که درخواست کنم برای بررسی در اختیارم بگذارند تا بتوانم کاستی ها را شناسایی و به هیأت مدیره گزارش کنم. ولی با تصمیم به اجرای اولین اصل با مانع جدی روبرو شدم چون اگر شفافیت وجود داشته باشد به راحتی تبعیض ها شناسایی می شود و دریافتی های بسیار متفاوت

بقیه در صفحه ۴

بازنگری وقایع اخیر، چشم اندازها و وظایف

ما

کیومرث منصوری

جمهوری اسلامی، رژیم ریا و تزویر، غارت و چپاول، جنایت و کشتار بعد از سی سال در راه بدون برگشتی قرار گرفته که به سرنوشت محتوم میانجامد راهی که جز سرنوشتی نتیجه دیگری در بر ندارد... ولیکن نکته اصلی چشم انداز پیش روی این سرنوشتی است و ما چه باید بکنیم و چه میتوانیم بکنیم؟

در پی نزاعی کهنه بین جناحهای رژیم نزاعی نه به خاطر مردم بلکه برای چگونه حکومت کردن بر مردم، برای تصاحب کامل قدرت که از مدتها قبل نمودهای آن در موضعگیریهای دو جناح مشهود بود در مقطع انتخابات ۲۲ خرداد به نقطه تعیین کننده خود رسید و صف بندی مشخصی با چهره های مشخص را شکل داد. نتیجه این انتخابات کذایی منجر به آن شد که هر کدام از جناحها، یک طرف برای آنچه که بدست آورده بود به نیروهای نظامی و امنیتی متوسل شد و طیف دیگر برای آنچه از دست داده بود احمقانه به بسیج توده ها و کشاندن آنها به خیابانها رو آورد. هجوم توده های منتفر و خشمگین و به جان آمده از بیداد جمهوری اسلامی به خیابانها و رودر روی وحشیانه نیروهای سرکوبگر با آنها نتایجی را به بار آورد که لیبرالهای پشت به امپریالیسم های اروپایی و امریکا به هراس افتادند و دریافتند که از این نمد کلاهی برای آنها بدست نمیآید.

توده ها که پاسخ جانان لباس شخصی و غیر شخصی جمهوری اسلامی را با آتش زدن و ویران کردن مراکز دولتی و نظامی و مذهبی رژیم دادند و مشروعیت کل نظام را به زیر سوال کشیدند بدرستی شعار دادند که "موسوی بهانه است جمهوری اسلامی نشانه است". لیبرالها راه چاره را در متوقف کردن حرکتها توده ای و تلاش برای زد و بند در بالا و وادار کردن جناح مقابل به اتخاذ پاره ای اقدامات رفرمیستی و گرفتن امتیاز دیده اند، متوسل شدن به علمای اعلام و ایات عظام برای غیر شرعی اعلام کردن باند خامنه ای در کنار براه انداختن موج به اصطلاح سبز با حمایتها همه جانبه شبکه های خبری امپریالیستی در شهرهای مختلف دنیا برای ابطال انتخابات و برگزاری یک همه پرسی و آزادی بازداشت شدگان اخیر (و در اصل برای مهار و تعدیل خواسته های توده ها که بر علیه کل نظام برخاسته اند) بوده.

تا این جا عملا هر دو جناح رژیم باخته اند و به خوبی به این باخت واقفند و هر کدام میکوشند به روش خود، خود را از این بن بست شکست برهانند، هر دو طرف دریافته اند که کارگران و زحمتکشان، دانشجویان و دانش آموزان، زنان و مردان این سرزمین دیگر نمیتوانند حاکمیت جمهوری اسلامی را بپذیرند، توده ها در حرکتها اعتراضی اخیر به خوبی به قدرت و همبستگی خود پی برده اند و دریافته اند که این رژیم ضعیفتر از آن است که نشان میداد، جمهوری اسلامی متحد و یکپارچه حاکمیتی پر توان و قدرتمند را تشکیل میداد و این تشتت و اشفتگی که بین جناحهای رژیم در گرفته منجر به ضعف و ناتوانی آن شده تا حدی که برای ولی فقیه هم دیگر وجه ای نمانده و حتی عناصر باند خامنه ای هم به پنجه به روی هم کشیدن رو آورده اند، در این وضعیت برای جمهوری اسلامی مفری جز سرکوب و کشتار عریان، جز تکیه بر نیروهای امنیتی باقی نمانده که به بهترین وجهی گویای بی ثباتی رژیم است. این تحولات منجر به شکل گیری اپوزیسیون رسمی بورژوازی به رهبری موسوی شده که حتی "اوباما" از او به عنوان رهبر اپوزیسیون یاد کرده، امپریالیسم بدیل مناسب را در برابر عناصر تندرو و طالبانی گونه، برای تغییر حاکمیت یا حداقل تغییر ساختار انسانی حاکمیت بدست آورده و تمام قرائن گواه این است که امپریالیستهای امریکا و اروپا با بسیج و تدارک، امکانات تبلیغاتی گسترده را در اختیار این اپوزیسیون موسوم به موج سبز قرار داده اند، اپوزیسیونی که طیف گسترده ای از مخالفین حاکمیت ایران را در بر گرفته، طیفی وسیعی از نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی از جانان و شکنجه گران دیروزی جمهوری اسلامی تا بخشی از سلطنت

بقیه در صفحه ۵

بربستگان به خون خفته خاوران ...

خود را نشان می دهد و باقی قضایا، سنگ اندازی برخی مدیران شروع شد و موضوع دستگیری من نیز بهانه ای بود تا بتوانند به راحتی صلاحیت کاری من را زیر سوال ببرند ولی من از آن بیدها نبودم که به این بادها بلرزم و تصور می کردند که با این اذیت و آزارها من میدان را خالی می کنم و استعفا می دهم ولی من همچنان برای بهتر انجام دادن کارم می جنگیدم و منابع بیشتری را مطالعه می کردم تا بتوانم با دست پر این کار را انجام دهم ولی غافل از اینکه در این سیستم معیوب که هیچ کجای آن شفافیت و پاسخ گویی و مسئولیت پذیری وجود ندارد چطور می توان انصاف را برقرار کرد. بالاخره يك اتفاق ناگوار کار من را به اتمام رساند. يك کارگر نظافت چی را بدون کلاه ایمنی جهت نظافت به بالای آرم بانک فرستادند که از آنجا به زمین می افتد و مغزش متلاشی می شود و می میرد و هیچ کسی پاسخ گو نبود. يك پسر ۲۱ ساله که تنها نان آور خانه بود. من به این امر اعتراض کردم و در يك نامه کتبی عدم رعایت نکات ایمنی را گوشزد کردم و اعلام داشتم که کاهش هزینه و کسب سود بیشتر به هر قیمتی این نتایج را به بار خواهد آورد در حالیکه شما مسئول حفظ ایمنی و بهداشت کار کارکنان هستید. مدیرعامل خوشش نیامد و گفت تو قصد اغتشاش در بانک را داشته ای و دستور اخراج بنده را صادر کرد. البته بعد به من گفتند که استعفا بده و من نپذیرفتم و گفتم این کار را نخواهم کرد و اخراج کنند و علت اخراج را نیز در نامه قید نمایند که بعد از چند روز متوجه شدند که قرارداد يك ساله من که قرار بود تمدید شود در حال اتمام است و بی سر و صدا قراردادم را تمدید نکردند. چون کار من نظارتی و کنترلی بود بایستی مقام نظارتی بانک از برکناری من مطلع شود، تقاضای ملاقات با رییس بانک مرکزی را کردم و خوشبختانه اولین بار به سرعت این کار انجام شد! و نامه ای را که نوشته بودم به ایشان نشان دادم و ایشان گفتند که تو وظیفه ات را به درستی انجام داده ای، کاش امثال شما در این کشور بیشتر داشتیم و امید دادند که تا ۱۰ الی ۱۵ روز دیگر به سر کارت باز می گردی. ولی متأسفانه بعد از گذشت این مدت چند باری به بانک مرکزی زنگ زدم و تقاضای ملاقات کردم ولی دیگر اجازه ملاقات ندادند. متأسفانه این قبیل مسایل و مشکلات در مملکت ما بسیار است. بخصوص در میان ما خانواده های کشته شدگان افراد بسیاری دچار این قبیل مشکلات و یا مشکلاتی به مراتب بدتر شده اند ولی چه کسی پاسخگوست؟ من بخش کوچکی از مشکلاتی که برایم ایجاد کرده بودند را بیان کردم تا شاید روزی برسد که هر يك از ما مسایل و مشکلاتمان را بازگویم و نشان دهیم که در طی این سال ها بر ما چه رفته است. از يك طرف بهترین عزیزانمان را از دست داده ایم و از طرف دیگر از بسیاری حقوق از جمله حقوق اولیه شهروندی محروم شده ایم و حتی گاهی تصور می کنیم که این محرومیت حق طبیعی ماست. هم اکنون ۲۱ سال از شهریور تلخ و شوم سال ۶۷ می گذرد ولی همچنان برای گرفتن مراسم سالگرد عزیزانمان ما تحت فشار قرار می گیریم و تهدید می شویم. من به عنوان یکی از خانواده های کشته شدگان دهه شصت که شش نفر از اعضای خانواده ام را در سال های ۶۰ الی ۶۷ از دست داده ام مصرانه می خواهم که حقوق شهروندی ما زیر پا گذاشته نشود.



حق مال در تعیین سرنوشت خویش حق مسلم آنهاست

بازنگری و قلیع اخیر، چشم اندازها و ...

طلبان و جمهوری خواهان و پاره ای چپ نماهای فرصت طلب و نان به نرخ روز خور، (از همه جالبتر اینکه حتی مجاهدین خلق که تا دیروز هیچ خدایی را بنده نبودند و مرکز و محور همه تحولات را مریم و مسعود میدانستند به تقویت این موج برخاسته اند، از " ایت الله منتظری " بخاطر مواضع اخیرش تقدیر و تشکر میکنند و مریم رجوی طی طرحی ۴ ماده ای اعلام میکنند که تمام امکانات خود را در جهت تقویت هر گونه حرکتی که از جانب موسوی و کروبی انجام گیرد به کار میبندند و پیشنهاد میدهد که خامنه ای از قدرت کناره گیری کرده و موقتا منتظری جانشینش شود و بدنبال ان یک رفراندوم برگزار شود) طیفی که میکوشد با اقدامات مسالمت امیز و مدنی و بدور از هر گونه تنش و آشوب و زدو خورد و خرابی با طرح خواسته های رفومی مانند ابطال انتخابات و برگزاری همه پرسی جناح مقابل را دفع کرده و به قدرت دست یابند. حفظ جو رفرم و طرح خواسته های رفرمیستی و به کار گیری روشهای مسالمت امیز و به اصطلاح مدنی بستر مناسبی است برای قدرت گیری بورژوازی لیبرال و جریانات اپورتونیست، تنها چیزی که مطرح نیست خواسته ها و ارزوهای بر حق کارگران و زحمتکشان است. مردم برای آنها تنها وسیله ای هستند (انهم در حد یک باران) برای قدرت نمایی برای چانه زدن در بالا نه بیشتر و هنگامی که توافقات پشت صحنه صورت گرفت و تقسیم قدرت انجام شد هر کس سهم خودش را دریافت کرد وقت ان میرسد که توده ها هم به خانه ها برگردند و روز از نو و روزی از نو، برای هزاران نفر که در خیابانها جنگیدند و زندان رفتند و شکنجه شدند، برای توده ها که فرزندانشان شجاعانه جان باختند چه میماند؟ دوباره کار و کار و فقر و گرسنگی و بی پولی، البته این بار تحت سلطه بخش دیگری از بورژوازی البته بخش خوش آب و رنگتر و ظاهرو کلامی انسان دوستانه تر، از اپورتونیست های خود فروش که بگذریم در این چشم انداز پیشرو ما کمونیستها کجا قرار میگیریم و چه باید بکنیم؟ بی شک هر جا که توده ها هستند جای ما هم هست حال میخواهد این حضور توده ها زیر پرچم هر جریانی باشد. هدف از این حضور نه به منزله تایید بلکه تلاشی است برای تغییر و افشا کردن و آگاه کردن توده ها نسبت به تحولات جاری، به زبانی ساده تر بگویم نباید " گوشه تشک بنشینیم و بگویم لنگش کن ". وظیفه مبرم و عاجل ما در این شرایط این است که ضمن حضور در تمام لحظات این پیکار سرنوشت ساز (البته حضوری متحد و قدرتمند نه متفرق و سمبلیک) بکوشیم شرایط را به گونه ای تغییر دهیم که شعارها و طرحهای رفرمیستها و لیبرالها رنگ ببازد، باید با حضور در حرکتهای اعتراضی و بدست گرفتن رهبری حرکت با طرح شعارها و اقدامات رادیکالی جو مورد پسند لیبرالها را بشکنیم با رادیکالیزه حرکتها و جو غالب بر حرکتها عملا بستر رشد رفرمیستها و اصلاح طلبان را بخشکانیم. یکی از اقداماتی که میباید بر روی ان نیرو گذاشت انجام تظاهرات موضعی است جو جامعه پذیرش ان را دارد و به راحتی میتوان با برگزاری تظاهرات موضعی ۲۰ / ۳۰ نفره چند دقیقه ای در تقاطعها و میادین و دادن شعارهای رادیکالی و پخش اعلامیه و تراکت به سرعت متفرق شد و این کار را در ساعاتی دیگر در مکانی دیگر تکرار کرد، این اقدام تنها با همکاری نیروهای مختلف چپ قابل اجرا است. اقدام دیگر برگزاری گردهم آیی و تظاهرات از پیش دعوت شده توسط جریانات کارگری و چپ به مانند ۱۱ اردیبهشت است البته بدون اعلام رسمی که پلیس را برای سرکوب و خنثی کردن ان پیشتر وارد میدان نکند بلکه از طریق بسیج دادن و فراخوان از طریق ارتباطات تشکیلاتی و محفلی، بخصوص در شرایط حاضر که گرانی بیداد میکند و طرح تحول اقتصادی در استانه تصویب است مطمئنا با استقبال توده ها مواجه میشود طرح این موضوعات در شعارها علیرغم میل لیبرالهاست. حرکت اساسی دیگر برای رادیکالیزه کردن جو جامعه در کنار انجام حرکتهای اعتراضی در مناطق خاصی از کشور مانند کردستان و اذربایجان و بلوچستان و خوزستان میبایست طرح عملیات نظامی و حمله به مراکز سیاسی و نظامی و اقتصادی رژیم به دلیل اینکه شرایط ذهنی مناسب وجود دارد و مورد پذیرش و استقبال مردم قرار میگیرد، به اجرا گذاشته شود این اقدام کمک شایانی است به تشدید بحران سیاسی موجود و بی ثباتی رژیم و تقویت تلاشهای نیروهایی که در دیگر

مناطق کشور در اعتراضات خیابانی برای رادیکالیزه کردن جو میکوشند. " دو صد گفته چو نیم کردار نیست " هر آنچه نوشتیم بدون گامهای عملی صرفا طرحهایی است بر روی کاغذ و به مرحله عمل درآوردن آنها هم تنها یک پیش شرط دارد و ان هم اتحاد کمونیستهاست. این واقعیت را باید با تمام وجود باور بیاوریم که در برابر قدرت تبلیغاتی و توان انسانی جریانات بورژوازی، تا زمانی که پراکنده و محفل محفل و گروه گروه باشیم هیچ نیستیم و به هیچ نتیجه ای نمیرسیم و این اشفتگی و تشنت را به درون طبقه کارگر منتقل کرده و موجبات تضعیف قدرت طبقه کارگر شده ایم و میشویم. در غیاب طبقه کارگر و کمونیستها بورژوازی به هر آنچه میخواهد میرسد. هر گونه دست دست کردن و سهل انگاری در برقراری وحدت و اجرای اقدامات هماهنگ و متحد، عملا بدون آنکه خود بخواهیم منجر به خدمت به بورژوازی و تقویت ان میگردد.

بقیه از صفحه ۸

منشور دانشجویان کمونیست ...

بعد از سرنگونی رژیم صدام و روی کار آمدن حاکمیتی که اغلب عناصر ان سر در اخور جمهوری اسلامی دارند، با آنکه پر واضح بود دیر یا زود چنین شرایطی برای اشرافیان پیش خواهد آمد و تاریخ مصرف آنها به سر خواهد رسید به جای آنکه برای بیرون بردن این نیروها به فکر راه چاره باشند با دلخوش کردن به حضور امریکایی ها در عراق (که گویا با انها عقد اخوت بسته اند) رهبران از پله های پارلمانهای اروپایی بالا و پایین میرفتند و پشت میز مذاکرات دیپلماتیک در حال مبارزه با رژیم بودند و خود را مرکز ثقل تمام تحولات سیاسی و مبارزاتی اپوزیسیون ایران میدیدند وقتی جانین دیروزی جمهوری اسلامی و اصلاح طلبان امروزی اجرای نقش اپوزیسیون را به عهده گرفتند رهبران مجاهدین تمام ادعاها و تئوریهای خود را به یکباره فراموش کردند و در پشتکی توده ای وار با تصمیمی تاسف بار و کمک استراتژی تقویت این اپوزیسیون را در دستور قرار دادند و این بار جوانان دیروزی و میانسالان امروزی که از دست جانین جمهوری اسلامی از خاک ایران گریخته و در اشراف پناه گرفته بودند در خاک عراق به چنگ این جانین افتادند و هنوز رهبران امیدوارند و درخواست دارند که دولتهای اروپایی و شخص " اوباما " در این رابطه اقدامی کنند و نمیخواهند بپذیرند که بار دیگر فریب خوردند و فریب دادند و بار دیگر وجه معامله قرار گرفتند و نیروهایشان را قربانی کردند.

- آنچه که به دانشگاه و جنبش دانشجویی - بویژه در کشورهایی با ساخت سیاسی استبدادی - این خصلت را می دهد که همواره بتوان با نگاه به آن، صف بندی و توازن قوای نیروهای سیاسی-اجتماعی حاضر در جامعه را دریافت، توان این جنبش در پیشتازی مبارزه نظری در جامعه است. این امر خود می تواند ناشی از عوامل زیادی چون شور و پویایی دانشجویان جوان، فراغت زندگی دانشجویی، حساسیت دانشجویان به امر سیاسی، تثبیت نشدن و یا به عبارتی پایان نیافتگی پروسه سوژه شدن و اجتماعی پذیری دانشجویان و پرهزینه بودن سرکوب دانشگاه برای حاکمیت باشد. از این رو دانشگاه و جنبش دانشجویی توان بالقوه بالایی در تاثیرگذاری بر فضای سیاسی جامعه دارد و همواره به عنوان یکی از مهمترین سنگرهای مبارزاتی کمونیست ها به شمار می رود.

وظایف کنونی ما:

- تلاش برای هژمون کردن گفتمانی اصولی بر سر جایگاه و نقش جنبش دانشجویی در تحولات اجتماعی یکی از مبرمترین و ابتدایی ترین وظایف کمونیست هاست. «لزوم اتحاد و تاکید بر هم سرنوشتی جنبش های اجتماعی» یکی از موضعی است که به درستی از سوی بخش چپ جنبش دانشجویی در فضای دانشگاه مطرح گشته است. اما مهمتر از آن تاکید و تدقیق بر خط سیاسی و پلاتفرمی است که این اتحاد حول آن باید شکل گیرد. به بیان دقیقتر وظیفه دانشجویان کمونیست این است که لزوم رهبری جنبش کارگری و افقی سوسیالیستی را در این اتحاد مطرح کرده و از سوی دیگر گام هایی

بقیه در صفحه ۶

موثر در زمینه وارد کردن این اتحاد به فاز عملی بردارند.

- همچنین بافت و صورت بندی طبقاتی و جنسیتی دانشگاه ها نشان از نفوذ و حضور نیرو هایی از سایر جنبش های دموکراتیک در جنبش دانشجویی دارد. از آنجا که بسیاری از دانشجویان دانشگاه های ایران از طبقات فرودست جامعه اند، درصد زیادی از آنها را دانشجویان دختر تشکیل داده و همچنین دانشجویانی از ملیت های تحت ستم در دانشگاه هستند، پایه های مادی و ابژکتیو برای این اتحاد وجود دارد. با این توجه یکی از وظایف دانشجویان کمونیست حضور و دخالت گری در فضای نظری فعالین این جنبش ها در دانشگاه ها و پیشبرد خط پرولتری در بین آنهاست. به طور مشخص جدال و مبارزه ایدئولوژیک با انواع و اقسام نظریات راست و لیبرالی در جنبش زنان اعم از شقوق مختلف فمینیسم، صنفی گرایی در جنبش زنان و ... و همچنین مبارزه با اشکال گوناگون شوینیسم ایرانی و ناسیونالیسم ملیت های تحت ستم و تاکید بر راه حل اصولی طبقه کارگر، انهدام ماشین حکومت سرمایه داری و استقرار حکومت شوراهای، برای دموکراسی در جامعه، می تواند موانع نظری بر سر رهبری طبقه کارگر بر جنبش های دموکراتیک را از بین ببرد.

- مبارزه ایدئولوژیک با لیبرالیسم و نمایندگان رنگارنگ آن در دانشگاه و جنبش دانشجویی، به عنوان مکتبی که آشخور نظری جناح های مختلف بورژوازی ایرانی است، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. اهمیت این امر نه تنها در هر چه منسجم تر شدن چپ در جنبش دانشجویی در عرصه نظری است، که از سوی دیگر فضای سیاسی-اجتماعی را برای دانشجویان معمولی روشن ساخته و توانایی رهبری جنبش دانشجویی را به کمونیست ها می دهد. به طور مشخص مبارزه با اصلاح طلبان حکومتی و نمایندگان دانشجویی آنها در دانشگاه به منظور زدودن توهم بدنه دانشجویی از توانایی آنها در تغییر رادیکال، جدال با روشنفکری دینی که در پی حفظ پایه های ذهنی دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی است، تقابل با نوکان ها و هواداران سیاست های امپریالیسم جهانی، جدال با انواع اشکال ناسیونالیسم ایرانی و غیر ایرانی و از همه مهمتر مبارزه ایدئولوژیک با سوسیال دموکراسی و انواع سیاست های راست در زیر قشری از شعار های چپ که توانایی بالایی در انحراف جنبش رادیکال دانشجویی دارند. مبارزه ایدئولوژیک جنبش دانشجویی - به ویژه در مورد آخر - می تواند با آگاه سازی کارگران، کمک شایان توجهی به جنبش کارگری و جلوگیری از نفوذ نیرو های راست در آن بکند.

- با توجه به توان و جایگاه جنبش دانشجویی به عنوان یکی از تاثیر گذارترین جنبش های دموکراتیک، یکی از اساسی ترین وظایف دانشجویان کمونیست در شرایط حاضر شرکت در تجمعات، گردهمایی ها، سمینار ها و تمامی اعتراضات و اقدامات مردمی و دانشجویان، به منظور پیگیری اهدافی چون ارتباط گیری با بدنه دانشجویان و فعالین، پیشبرد خط اصولی سوسیالیستی-پرولتری و رهبری این اعتراضات است. در این بین یکی از مهمترین اقداماتی که دانشجویان کمونیست باید در صدر فعالیت های خود قرار دهند، تلاش برای ایجاد نهادها، تشکلات و هسته های مقاومت کمونیستی در بین دانشجویان است. این امر می تواند دانشجویان فعال را حول پلتفرمی اصولی متحد ساخته و عدم انسجام، بی پرنسیپی و بی برنامه گی را در میان دانشجویان فعال از بین ببرد.

- تبیین جایگاه نظام آموزشی و آکادمی در نظم موجود و ساختار سرمایه داری و همچنین کارکردهای آن برای بورژوازی در بین دانشجویان، از مهمترین فعالیت های دانشجویان کمونیست است. عناصر آگاه در بین دانشجویان باید به هر نحو و وسیله ای از جمله برگزاری سمینار، میز کتاب، انتشار نشریات تئوریک و ... در بین دانشجویان به تشریح ساختار نظام آموزشی موجود از منظر طبقاتی پرداخته و برای آنها روشن سازند که وظیفه دانشگاه در بعد اقتصادی چیزی جز پرورش نیرو هایی آماده به کار برای بورژوازی و در سطح سیاسی - ایدئولوژیک تربیت انسان هایی میان مایه، فاقد خلاقیت و هر گونه توانایی اعتراض در برابر نظم موجود نیست.

اتحاد، مبارزه، پیروزی!

سرنگون باد حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی!

نان، مسکن، آزادی - جمهوری شورایی!



دانشگاه ها و مدارس سنگر فتح نشدنی انقلاب

کمیته ایالتی تهران

دانشجویان، دانش آموزان، جوانان دلیر و ازادخواه

سال تحصیلی جدید در شرایطی آغاز میشود که جامعه ما تابستان خونینی را پشت سر گذاشته و همچنان آبلهت و وقایع و تحولات بسیاری است.

سال تحصیلی ۸۸ در شرایطی آغاز میشود که صدها تن از دوستان و همکلاسیهای شما بدست مزدوران جنایتکار رژیم در خیابانها و بازداشتگاهها در خون خود غلتیدند و هزاران نفر در بازداشتگاههای مخوف رژیم با کثیفترین و بیشرمانه ترین شکنجه ها روبرو هستند که فقط از مزدوران بورژوازی برمیاید و بس. جمهوری اسلامی همانطور که در این سی سال نشان داده برای حفظ و تداوم حیات ننگین خویش از هیچ جنایتی رویگردان نیست. جمهوری اسلامی در جنایت و کشتار سابقه دیرینه و بد طولانی دارد از ابتدای شکل گیری حاکمیت از سرکوب و کشتار در ترکمن صحرا تا سرکوب و کشتار در خیابانهای تهران و دیگر شهرها در تابستان ۸۸ کارنامه پربراری از جنایت و ددمنشی از غارت و چپاول بر جای گذارده که در همه آنها اصلاح طلبان امروزی در تصمیم گیری و حمایت و اجرا سهیم بوده اند. حال اگر موسوی ها و کروبی ها و خاتمی ها امروز افشاگر جنایاتی شده اند که در این چند ماهه از پاران دیروزشان سر زده نه از روی انساندوستی و صداقت بلکه از سر ریا و فریبکاری است که میکوشند گذشته خود را تظہیر کنند و خود را مبرا از هر گونه اعمال جنایتکارانه رژیم جلوه دهند. اصلاح طلبان برای بقاء و تداوم حضور خود در حاکمیت میکوشند. حضوری که با اقدام کودتا گونه باند خامنه ای و اجرای احمدی نژاد و سپاه پاسداران به انتها رسیده و عملا از حاکمیت کنار گذاشته شده اند. واقعیت این است که بورژوازی در هر رنگ و لباسی هنگامی که حاکمیت خویش را در خطر ببیند جز سرکوب و کشتار و زندان راه دیگری ندارد و برای این مقصود از قربانی کردن نیرو های خودی هم ابایی ندارد و ارتش و سپاه و بسیج و پلیس و همه ارگانهای امنیتی با انواع عناوین فقط و فقط برای اجرای این سیاست تشکیل شده اند. با نگاهی به گذشته به خوبی در میابیم که دانشجویان و دانش آموزان و جوانان همواره پیشرو حرکت های اعتراضی بوده اند نطفه شکل گیری سازمانهای انقلابی در میان دانشجویان بسته شد. دانشگاهها و مدارس کانون شکل گیری و تداوم حرکت های اعتراضی بر علیه رژیم پهلوی بودند در سالهای آغازین حاکمیت اسلامی دانشگاهها به عنوان مرکز ثقل اعتراضات بر علیه جمهوری اسلامی مورد هجوم رژیم قرار گرفته و با تعطیلی مواجه شدند در دهه ۶۰ زندانهای رژیم مملو از جوانان و دانش جویان و دانش آموزان بود. در تابستان ۸۸ این خون جوانان دلیر بود که خیابانها را گلگون کرد. وحشت و هراس رژیم در کلام سردار فضلای فرمانده سپاه تهران و مسئول مستقیم مقابله با قیام توده ها در تهران کاملا مشهود است وقتی وضعیت دانشگاهها را به آتش زیر خاکستر تشبیه کرده و میگوید " اگر مراقبت نکنیم و از تاریخ عبرت نگیریم و در مبانی غفلت کنیم حوادث دیگری در مسیر انقلاب پیش خواهد آمد " و سپاه و بسیج را آماده مقابله با هر گونه حرکت اعتراضی در دانشگاهها اعلام کرد ولی غافل از اینکه هر مبارزی که به بند کشیده شود صدها نفر جای او را میگیرند و از خون هر مبارزی که جانباں رژیم بر زمین میریزند هزاران جنگنده

بقیه در صفحه ۷

حمله به اشرف چرا؟

کیومرث منصوری



رژیمهای مرتجع منطقه بار دیگر در اقدامی ردیلانه برگی دیگر بر کارنامه ننگین خویش افزودند. این بار دولت نوری مالکی با حمایت جمهوری اسلامی با حمله به قرار گاه اشرف شنیع ترین اعمال را مرتکب شد که فقط از عهده مزدو ران بورژوازی بر میاید. سرکوب و کشتار در شهرک اشرف حاصل جمع بی فکری و بی تدبیری ر هیران مجاهدین و درنده خویی و وحشیگری جمهوری اسلامی و دولت خود فروش عراق است، اقدامی که بی تردید بدون چراغ سبز امریکا غیر ممکن بوده، چراغ سبزی که به دلیل اسوده خاطری امپریالیسم از پیدا کردن الترناتیوی مناسب برای جمهوری ولایت فقیه حاصل شده و به خوبی گویای این واقعیت است که امریکا دیگر از مجاهدین دل کنده و امید خود را که این جریان بتواند نقش الترناتیو جمهوری اسلامی را بازی کند از دست داده است. مجاهدین در مقاطعی خصوصا در پرونده اتمی ایران کمکهای شایانی به امریکا کردند ولی تمام مدت به عنوان برگی برای وجه المصلحه قرار گرفتن در اختیار امپریالیسم بودند و این گام چند روز پیش برداشته شد به امید آنکه جمهوری اسلامی را به پای میز مذاکره بکشانند و مایه تاسف و تعجب است ر هیران مجاهدین چه زمانی می خواهند از تجارب خود درس بگیرند و تاکی میخوانند هواداران و اعضای خود را قربانی بی تدبیری و بی مسئولیتی های خود کنند. این وضعیت درون مجاهدین سابقه دیرینه دارد، حداقل از سال ۵۸ که رهبران مجاهدین به دست بوسی خمینی رفتند و وقتی سرنوشت خود را به " بنی صدر " گره زدند تبعات سنگین سیاسی و اخلاقی بابت ان پرداختند، با اعلام فاز نظامی در تابستان ۶۰ صدها جوان پاک و شجاع و مخلص را که هیچ تجربه کار نظامی نداشتند در خیابانها به سیبل مزدوران جنایتکار جمهوری اسلامی تبدیل کردند جوانانی که وقتی به زندانهای رژیم وارد شدند هنگام بازجویی خود را مجاهد فرزند مجاهد مینامیدند و رهبران در پاریس بدنیاال ، با ارائه خط توبه در زندانها نه تنها به خود بلکه به کل جنبش انقلابی لطمات سنگین جبران ناپذیری زدند و عملا به اسم مبارزه خدمت بزرگی به جمهوری اسلامی کردند، شرایطی شکل گرفت که که هزاران انسان شریف مظلومانه در چنگال جانین درنده خو رژیم جان باختند در حالی که حقوق بشریان جهان خود را به خواب زده بودند و دولتهای دمکرات که برای یک خبرنگار امریکایی در زندان جمهوری اسلامی تمام جهان را به هم ریختند گویی اصلا وجود نداشتند. مجاهدین با گرد آوردن بخش وسیعی از نیروهای خود در خاک عراق در پناه رژیم بعث و صدام اردوگاهی بنا نهادند، در یک نقض غرض عجیب برای ستیز و پیکار با یک رژیم جانی و دیکتاتور در پناه رژیم جانی و دیکتاتور دیگری قرار گرفتند، با تدارکات و امکاناتی که گرد آورده بودند (حال از کجا بماند) در یک رویای عجیب به قصد ازاد سازی ایران ارتشی را بنا نهادند و طی عملیاتی که معلوم نبود بر مبنای کدام دکترین نظامی به ان رسیده بودند که صدام و رژیم بعث به ان دست پیدا نکرده بود (چه در غیر این صورت مطمئنا اجرا میکرد و زودتر از انها تهران را میگرفت) تصمیم گرفتند با چند زره پوش و تعدادی توپ و تیربار تخته گاز از مرز گیلانغرب به تهران برسند و رژیم تا دندان مسلح جمهوری اسلامی را سرنگون کنند!!! نتیجه آنکه صدها انسان شریف را به مسلخ جمهوری اسلامی فرستادند و تپه های کرمانشاه را با خون آنان آبیاری کردند.

و کمک استراتژی تقویت این اپوزیسیون را در دستور قرار دادند و این بار جوانان دیروزی و میانسالان امروزی که از دست جانین جمهوری اسلامی از خاک ایران گریخته و در اشرف پناه گرفته بودند در خاک عراق به چنگ این جانین افتادند و هنوز رهبران امیدوارند و درخواست دارند که دولتهای اروپایی و شخص " اوباما " در این رابطه اقدامی کنند و نمیخواهند بپذیرند که بار دیگر فریب خوردند و فریب دادند و بار دیگر وجه معامله قرار گرفتند و نیروهایشان را قربانی کردند.

بقیه از صفحه ۶

دانشگاه ها و مدارس سنگر فتح نشدنی ...

و مبارز بر میخیزند، جانین غافل از آنند که زندان و شکنجه و تجاوز به هیچ وجه کارایی ندارد و تظاهراتهای امروز (۲۷ شهریور) در تهران و شهرهای بزرگ پاسخ دندان شکنی به عربده کشیها و تهدیدهای رژیم و اوباشانش بود.

دانشجویان، دانش آموزان، جوانان آزادیخواه

دانشگاه به عنوان سنگر مقدم انقلاب در برابر رژیم ارتجاعی و ضد انقلاب جمهوری اسلامی قرار دارد، رژیم کمر همت به تسخیر و سرکوب این سنگر بسته، با تمام توان متحد و یکپارچه برای حفظ این سنگر آزادیخواهی بر خیزیم و با گسترش حرکتی اعتراضی از دانشگاهها به خیابانهای شهر نشان دهیم که شکنجه و تجاوز و عربده کشیها و تهدیدها دیگر هیچ گونه اثری ندارد و این ناقوس مرگ رژیم است که به صدا در آمده.

مرگ بر جمهوری اسلامی رژیم جهل و جنایت

زنده باد قیام از ادیخواهانه توده ها

زنده باد سوبالیسم

سازمان اتحاد فدائیان کمونیست - کمیته ایالتی تهران

نشریه کمیته های سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

دنیای ایشچیری بیرلشین!

دان الدوزو

Dan Ulduzu
Birləşmiş kommunist fedaların Azərbaycan komitəsinin baş organi

برای دریافت نشریات سازمان اتحاد فدائیان کمونیست به سایت سازمان مراجعه نمایند

www.fedayi.org

بعد از سرنگونی رژیم صدام و روی کار آمدن حاکمیتی که اغلب عناصر ان سر در اخور جمهوری اسلامی دارند، با آنکه پر واضح بود دیر یا زود چنین شرایطی برای اشرفیان پیش خواهد آمد و تاریخ مصرف انها به سر خواهد رسید به جای آنکه برای بیرون بردن این نیروها به فکر راه چاره باشند با دلخوش کردن به حضور امریکایی ها در عراق (که گویا با انها عقد اخوت بسته اند) رهبران از پله های پارلمانهای اروپایی بالا و پایین میرفتند و پشت میز مذاکرات دیپلماتیک در حال مبارزه با رژیم بودند و خود را مرکز ثقل تمام تحولات سیاسی و مبارزاتی اپوزیسیون ایران میدیدند وقتی جانین دیروزی جمهوری اسلامی و اصلاح طلبان امروزی اجرای نقش اپوزیسیون را به عهده گرفتند رهبران مجاهدین تمام ادعاها و تئوریهای خود را به یکباره فراموش کردند و در پشتکی توده ای وار با تصمیمی تاسف با

Kar@fedayi.org



آخرین اخبار و گزارشات، مقالات، اطلاعیه ها و نشریات سازمان را از سایتهای زیر دریافت کنید

www.fedayi.org

www.kare-online.org

برای تماس با سازمان اتحاد فدائیان کمونیست و یا ارگانهای آن با یکی از آدرسهای زیر تماس بگیرید

کار کمونیستی آنلاین

info@kare-online.org

روابط عمومی

webmaster@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته تهران

tehran@fedayi.org

کمیته کرج

karaj@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

مسئولین پالتاک

paltalkroom@fedayi.org

کمیته امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org

منشور دانشجویان کمونیست ایران بمناسبت بازگشائی دانشگاه ها

دانشجویان کمونیست ایران

جنبش دانشجویی بخشی از جنبش روشنفکری است. روشنفکران یک جامعه به طبقات مختلف و در شکل متشکل آن به احزاب مختلف آن جامعه وابسته اند. به عبارتی این واقعیت مادی طبقات مختلف جامعه است که در پیگیری منافع طبقاتی، هر یک از آن طبقات را ناگزیر به تدوین مجموعه ای ساختارمند از اصول و پایه های نظری (ایدئولوژی) می کند و این وظیفه بر دوش روشنفکران آن طبقه است.

مقدمه:

متن زیر به عنوان ضمیمه ای به «منشور پیشنهادی برای وحدت کمونیست های ایران» تهیه شده است. البته ذکر این نکته در اینجا ضروری است که موارد زیادی از مباحث مطروحه در این برنامه همچون ضرورت آموزش به جوانان در ابعاد ایدئولوژیک، استراتژیک و تاکتیکی، سازماندهی نیروهای فعال در جنبش دانشجویی به منظور حفظ و انسجام پرنسیپ ها و اصول نظری و از همه مهمتر در بحث اتحاد جنبش های دموکراتیک حول برنامه طبقه کارگر، لزوم حضور نیرویی سیاسی که بتواند کانالی باشد برای مطرح کردن آلترناتیو طبقه کارگر به جامعه، همگی بیانگر ضرورت ایجاد "حزب طبقه کارگرند". به این امید که تمامی فعالین کمونیست در جنبش کارگری، دانشجویی و سایر جنبش های دموکراتیک، با نقد این برنامه راه را بر این مهم هموار سازند.

معرفی جنبش دانشجویی:

- جنبش دانشجویی بخشی از جنبش روشنفکری است. روشنفکران یک جامعه به طبقات مختلف و در شکل متشکل آن به احزاب مختلف آن جامعه وابسته اند. به عبارتی این واقعیت مادی طبقات مختلف جامعه است که در پیگیری منافع طبقاتی، هر یک از آن طبقات را ناگزیر به تدوین مجموعه ای ساختارمند از اصول و پایه های نظری (ایدئولوژی) می کند و این وظیفه بر دوش روشنفکران آن طبقه است. جنبش دانشجویی به مثابه جزئی از جنبش روشنفکری، به بر نمایاندن ایدئولوژی های حاضر در جامعه، در فضای دانشگاه می پردازد.

- سخن گفتن از جنبش دانشجویی به مثابه یک کل - حتی در صورت هژمون بودن یک ایدئولوژی در فضای آن - تحت هر عنوانی از جمله "جنبشی اجتماعی" همانقدر مغلطه آمیز و نامتعین است که عبارت "روشنفکر اجتماعی". چرا که بی شک هر ایدئولوژی - به مثابه ابزاری برای مبارزه طبقاتی - دیدمانی اجتماعی و البته سیاسی است. حال آنکه فضای دانشگاهی شاهد حضور نیروهای سیاسی-اجتماعی مختلفی است که تحت تاثیر مبارزه طبقاتی جاری در اجتماع، به نمایان ساختن جهت گیری خود می پردازند و دقیقاً بر همان اساس با هم در تعامل و اندرکنش وارد می شوند. از منظری طبقاتی، می توان دو گرایش عمده را در جنبش دانشجویی دید. کمونیسم و لیبرالیسم که هر کدام پایه های مادی خود را در منافع طبقاتی دو طبقه متعارض پروولتاریا و بورژوازی، در جامعه می یابند.

- جنبش دانشجویی بر پایه منافع ابژکتیو مشترکی که در بین دانشجویان وجود داشته باشد، شکل نمی گیرد. سیاسی شدن یک دانشجو در دانشگاه بیش از آنکه به واقعیت مادی زندگی او وابسته باشد، متأثر از شرایط ذهنی اوست. به بیان دیگر جنبش دانشجویی از دل مبارزات صرفاً صنفی دانشجویان شکل نمی گیرد. از این رو جنبش دانشجویی چیزی جز یک جنبش سیاسی-اجتماعی نمی تواند باشد. بر همین اساس، سخن گفتن از جنبش دانشجویی با عباراتی چون "جنبش صنفی" و "مستقل" مطلقاً در حوزه کلام باقی می ماند و واقعیت مادی جامعه چیزی جز آن است. چرا که تنها شمول این جنبش در جنبش روشنفکران است که به آن ماهیتی "جنبشی" می دهد. جدایی و اعلام

بقیه در صفحه ۵